

## عنوان مقاله:

مناسبات اسطوره و هنر در تفکر ارنست کاسیرر، والتر بنیامین و تئودور آدورنو

## محل انتشار:

مجله هنرهای زیبا: هنرهای تجسمی، دوره 18، شماره 1 (سال: 1392)

تعداد صفحات اصل مقاله: 15

## نویسنده:

حجت اله عسکری الموتی - عضو هیات علمی دانشکده هنرهای اسلامی، دانشگاه هنر اسلامی تبریز

## خلاصه مقاله:

چکیده هنگامی که در نیمه نخست قرن بیستم بحث از لغزش عقل مدرن شد، اسطوره‌شناسی به شکلی جدی مورد توجه قرار گرفت. تعاریف متنوعی برای اسطوره از سوی اسطوره‌شناسان و حتی برخی فلاسفه مطرح شد. دامنه‌ی این اسطوره‌شناسی‌ها در سال‌های پس از آن، به گستره‌ی نقد ادبی نیز کشیده شد و ترجیحات کارکردگرایانه‌ی متفاوتی در هنرها پدیدار شدند که از همین جریان‌ها نشأت می‌گرفتند. از جمله برخی از اعضای مکتب «فرانکفورت» همچون تئودور آدورنو، رویکردشان به نقد خردگرایی پدید آمده در عصر روشنگری بود. در سوی دیگر، ارنست کاسیرر از طریق «فلسفه‌ی انتقادی» به ویژه تلاش کرد جایگاه اسطوره را از سایر صورت‌های سمبلیک همچون زبان و هنر، خودبسنده و مستقل تعریف کند. در بررسی آرای کاسیرر، آدورنو و نیز والتر بنیامین- با وجود تمایزات فکری ایشان در باب مناسبات میان اسطوره و هنر- به نظر می‌رسد آنچه که می‌تواند مرور عوالم گوناگون فکری ایشان را در کنار هم توجیه کند، اولاً: تمرکز و عزمی است که این اندیشمندان برای شناساندن و کنترل اسطوره همچون قدرتی تاثیرگذار بر افکار بشر به خرج دادند. درثانی، شرایط اجتماعی و سیاسی تقریباً مشترکی است که ایشان در آلمان جنگ‌های جهانی و سال‌های پس از آن تجربه نمودند. در این مقاله مناسباتی که متأثر از رویکرد متفکران مورد نظر به اسطوره، میان اسطوره و هنر ترسیم شد، از تطبیق آرای ایشان مورد تحلیل قرار گرفته است.

## کلمات کلیدی:

واژه‌های کلیدی: مدرنیسم، اسطوره، هنر، ارنست کاسیرر، مکتب فرانکفورت

## لینک ثابت مقاله در پایگاه سیویلیکا:

<https://civilica.com/doc/1775199>

